

## پل ویریلیو؛ از جنگ محض تا دولت انتحاری | مک کنزی وارک، جان آرمیتاژ و دیگران برگردان: پویا غلامی

### یادداشت ترجمه

هم درباره‌ی ویریلیو بسیار نوشته‌اند و هم خود او کم ندارد آثار گوناگون و تامل‌برانگیزی که بر سایر هم‌عصرانش تاثیر گذاشتند. به نظر می‌رسد طی سال‌های اخیر، پس از انتشار ترجمه‌های فارسی آثار وی چون پرده‌ی صحرا: جنگ در سرعت نور، بمب اطلاعاتی، هنر و هراس، و چند مجموعه مقاله یا تک‌مقاله در اینترنت، تدریجاً رغبت بیشتری به خواندن ویریلیو پدید آمده اما همچنان خیلی از وجوه منظومه‌ی مفهومی او، بسیاری از جنبه‌های تامل‌برانگیز کارش، ناشناخته باقی مانده‌اند؛ خصوصاً باید از دو کتاب مهمش، سرعت و سیاست (1977) و، دفاع مردمی و پیکارهای بوم‌شناختی (1978) یاد کرد که هنوز به فارسی ترجمه نشده‌اند. ویریلیو چند بار در مصاحبه‌ها یا نوشته‌هایش یادآور می‌شود که فلسفه در شهر رخ می‌دهد و او نیز خود را قبل از هر چیز یک شهرساز به شمار می‌آورد؛ این چند صفحه نیز با تمرکز حول موضوعاتی مسئله‌آفرین که به نحوی با شهر درگیرند، در قالبی قطعه‌وار، به قصد مواجهه‌ای اولیه با برخی تعاریف، مفاهیم، منظرها و دورنماها گرد آمده‌اند. هر پاره را طبعاً یکی از اساتید آشنا به مفاهیم و کلیدواژه‌های مجموعه آثار ویریلیو، به نحوی بس فشرده، با ایجازی در خور یک فرهنگ‌اصطلاحات، نوشته است. پاره‌ی اول، یادداشت مک کنزی وارک پس از درگذشت ویریلیو نوشته شده و یک مرور موجز بر کارنامه‌ی پربار اوست. باقی پاره‌ها نیز از واژه‌نامه‌ی ویریلیو (جان آرمیتاژ، 2013) برحسب بسامدشان در کار ویریلیو و نیز بنا به موضوعیت‌شان در مسئله‌زایی و پرتوافکندن به برخی وضعیت‌ها در جو سیاسی-اجتماعی کنونی ما انتخاب شده‌اند. در این چند صفحه به خیلی از مداخل‌های مهم پرداخته نشده است، از جمله؛ زیباشناسی ناپدید، تصادف یا حدوث، ماشین بینایی یا دید، قلمروزدایی، فضای بحرانی، یادگاه حدوث‌ها، و دیگرها. شرح‌های همین چند مداخل هم گرچه بسیار ساده و فشرده‌اند و از گزندگی‌های لحن آخرالزمانی، ریشخندهای بلاغی و وجه تیره‌ی نوشتار ویریلیو در آنها چندان نشانی نیست اما با دقت و فشرده‌گی به طرح افق نظری ویریلیو و معرفی قسمی از بحث‌انگیزترین نظرگاه‌های او می‌پردازند، طوری که خروجی این شرح‌ها به کار بازخوانی موقعیت کنونی ما نیز می‌آید؛ از جمله بازاندیشی به حدوث یک همه‌گیری یا نشت آزمایشگاهی کرونا به منزله‌ی رهاشدگی قسمی از بالقوگی‌های انفجاری یک کمیت ناشناخته، و نیز تامل دوباره بر برخی رویدادها، پدیده‌ها و مثال‌های سیاسی-اجتماعی به منزله‌ی مصداق‌هایی از وضعیت استعمار درون‌زاد و دولت انتحاری در پهنه‌ی خاورمیانه و چون‌وچرا درباره‌شان. ویراستار این فرهنگ اصطلاحات، جان آرمیتاژ، در میان خوانندگان پیگیر ویریلیو چهره‌ای ست شناخته‌شده که از موثق‌ترین شارحان آثار او به شمار می‌رود.

منابع مورد استفاده از این قرارند؛

- <https://www.frieze.com/article/how-philosopher-paul-virilio-1932-2018-spoke-age-acceleration-and-total-war>
- *The Virilio Dictionary*, Edited by John Armitage, Edinburgh University Press, 2013.

پل ویریلیوی فیلسوف (1932-2018) چگونه با دوران شتاب و جنگ تام<sup>۱</sup> سخن گفت | مک‌کنزی وارک<sup>۲</sup>

این چند خط هفته‌ای پس از درگذشت ویریلیو نوشته شده‌اند و نگارنده بدین وسیله به نظریه‌پرداز فرهنگی فرانسوی که دوران ما را دوران «سرعت‌سالاری» – عصر استیلای سرعت – نامید، ادای احترام می‌کند.

پل ویریلیو که در 10 سپتامبر 2018 در سن 86 سالگی درگذشت، به نحوی نامتعارف، با کتابی به دنیای انگلیسی‌زبان رخنه کرد که به قلم خود او نبود. جنگ محض<sup>۳</sup> در 1983 منتشر شد، این کتاب از مصاحبه‌هایی تشکیل شده که ویریلیو با سیلور لُترینزه، فیلسوف و موسس مجله‌ی Semiotext(e) انجام داده بود، و جمع‌آوری آن مصاحبه‌ها از سوی لُترینزه در واقع از روی دوستی صورت گرفت<sup>۴</sup>. اما آن کتاب چون بمبی آتش‌زا در اذهان برخی از خوانندگان منفجر شد و دو مضمون پایدار ویریلیو را برجسته کرد: جنگ و سرعت.

معماری همواره عشق اول ویریلیو بود. اما معماری در زمانه‌ی جنگ تام چیست؟ شهر اروپایی طی سده‌ها با دیوارها و باروهاش در برابر فلاخن‌ها و زوبین‌ها از خود دفاع کرده بود، اما همواره توپخانه‌ی مدرن و مباران هوایی نبود. توازن بین جنگ و شهر در دوران مدرن به طور سرنوشت‌سازی تغییر کرد. در عصر جدید بُردار بر مکان برتری می‌یابد. این مضمون تلخ‌وشیرین اولین کتاب مهم ویریلیو بود؛ دیرینه‌شناسی پناهگاه<sup>۵</sup> (1975)، که از جمله، تعمقی درباره‌ی استحکامات پدافندی آلمانی بود که نتوانسته بودند متفقین را عقب برانند؛ متفقین به ساحل‌ها یورش برده و جنگ را فیصله دادند.

اما از دید ویریلیو جنگ واقعاً به پایان نمی‌رسد، بلکه شتاب می‌گیرد، و هرچه بیشتر به شکل محض خود نزدیک می‌شود. در زمانه‌ای که مفتون «سیاست» همه‌چیز<sup>۶</sup> بوده است، ویریلیو در عوض بر حسب جنگ اندیشید. مدرنیته یعنی نبرد در مقیاس‌هایی که هر دم فزونی می‌گیرند: مقیاس‌هایی که از امر تاکتیکی به امر استراتژیکی [راهبردی] و به امر لجستیکی [توشه‌آمایی، تدارکات سازوبرگ، آماده‌سازی] بسط می‌یابند. نه ژنرال‌ها بل افسران سرشته‌دار پیروز جنگ دوم جهانی بودند، همان‌ها که بزرگترین سیلان‌های پوتین و گلوله و بدن را به جبهه‌ها گسیل کردند.

مدرنیته جنگی است بر سر انواع هرچه بیشتر عوارض یا زمین. این جنگ نه تنها در هوا بل با امواج رادیویی صورت گرفت. دنیای مدرن وضعیتی است از جنس جنگ اطلاعاتی عمومیت‌یافته. معماری نه تنها در برابر بمب‌ها آسیب‌پذیر است بل ثابت شده که رویاروی اطلاعات هم بی‌دفاع است، اطلاعاتی که از درها و پنجره‌های منازل ما عبور می‌کنند، و فضا و زمانی را از نو آرایش می‌دهند که تصور زیستن در آنها را داریم.

جنگ اطلاعاتی، قدرت معماری و ارتباطات را وارونه کرد. خانه یا شهر اینک در برابر سیلان‌های این جنگ بی‌دفاع مانده‌اند. عواقب این امر حتی می‌توانند پدیده‌ی دورتر یا دوررس‌تر باشند. بردارهای ارتباطات یک ژئوپولیتیک کاملاً جدید را پدید می‌آوردند – نه ژئوپولیتیک قلمروها و مرزها، که ژئوپولیتیک ارتباطات و زیرساخت‌های محاسباتی. پیشاپیش در همان قرن بیستم، ویریلیو انواع در شرف ظهور رزم‌هایی را که امروز تجربه می‌کنیم تصور کرده بود، آنجا که هرکدام بی‌نام‌ونشان با کنترل از راه دور نیروگاه‌های برق را خاموش می‌کنند، و خلبانان پهباد در تاسیسات نظامی نوادا به هدایت ربات‌های مرگبار هوابرد در آنسوی دنیا می‌پردازند. لحن نوشتار ویریلیو درباره‌ی این موضوعات توازنی ماهرانه میان ماخولیا و شیفتگی برقرار می‌کند. عقب‌گردی در کار نیست. دنیای کهن و کند محلی به فرجام کارش رسیده است. ویریلیو در بهترین دقایقش از سبک کلیشه‌ای دو سنخ از نویسندگانی که درباره‌ی تکنولوژی می‌نویسند پرهیز دارد: آنها که نوستالژی دنیای قدیم را دارند و آنها که هر چیز تازه‌ای سر ذوقشان می‌آورد. او سبکی را از کار درمی‌آورد که نویسندگان باب روز این موضوعات را از دور خارج می‌کند. دیگر کتاب معروف ویریلیو، کمیّت

<sup>1</sup> Total war

<sup>2</sup> این پاره از اینجا انتخاب شد:

<https://www.frieze.com/article/how-philosopher-paul-virilio-1932-2018-spoke-age-acceleration-and-total-war>

<sup>3</sup> Pure war

<sup>4</sup> برای مطالعه‌ی ترجمه‌ی فارسی پاره‌ای از این گفتگوی لُترینزه با ویریلیو، از کتاب جنگ محض، بنگرید به این لینک:

[http://asabsanj.com/asab/virilio\\_lotringer\\_cinemasresistance/](http://asabsanj.com/asab/virilio_lotringer_cinemasresistance/)

<sup>5</sup> Bunker archaeology

<sup>6</sup> 'politics' of everything

ناشناخته<sup>۱</sup> (2002) نمونه‌ی خوبی در این مورد به شمار می‌رود، ویریلیو در این اثر ما را فرامی‌خواند تا در این باره بیان‌دیشیم که چطور هر تکنولوژی جدید نوع تازه و خاصی از تصادف یا حادثه<sup>۲</sup> را نیز با خود به همراه می‌آورد. ویریلیو متعصب یا اخلاق‌زده نبود. او رصد کرد، گمانه زد، و مفاهیمی را از کار درآورد که توضیح می‌دهند حین پرواز یا سرعت‌گرفتن چه بر سرمان می‌آید. او آدم خوش‌بینی نبود. حالا دیگر سرعت فنی بر زمان چاره‌جویی و شور سیاسی چیرگی یافته است. به گفته‌ی او، اینک نه دوران دموکراسی بل دوران دروموکراسی یا سرعت‌سالاری<sup>۳</sup> است، عصر استیلای سرعت. اما او به تاکتیک‌هایی در و علیه دنیای شتابان اندیشید. خط کلی تاکتیکی که او طرفدارش بود به مسئله‌ی زمان، و به امکان وقفه‌انداختن در زمان شتابنده توجه داشت. شهر از پیش توربندی یا درهم‌تنیدگی زمان‌های کند و تند است، اما شاید گاهی بشود یک کانون جدید سکون نیز خلق کرد.

او از اینکه می‌دید مسیر کلی گمانه‌زنی‌هایش در زمانه‌ی ما به طرزی بس چشمگیر مهر تایید خورده‌اند، هیچ لذتی نمی‌برد. او یکی از آن نویسندگان ویژه (و از جهاتی مطرود) است که درباره‌ی آن چیزها که واقعا نمی‌خواهیم بدانیم درست می‌گفت.

### شهر وحشت<sup>۴</sup> | ریچارد جی. اسمیت<sup>۵</sup>

زیر ماهواره‌هایی که بر مدار دنیای جهانی‌سازی نولیبرال می‌چرخند، دنیایی که خود زیر بمباران «تسلیمات ارتباط جمعی» قرار دارد، شهر وحشت نوشته‌ی ویریلیو (2005 [2004]) در «سیاه‌چاله‌های» هم‌پیوندی‌های جهانی‌شده توجه بسیاری را به خود جلب کرد. شهرها تحت محاصره‌ی ابزارهای ارتباط جمعی، ضمن اینکه بارها و بارها به منزله‌ی کانون‌های خودباخته‌ی اضطراب، انهدام، مصیبت، بی‌اعتمادی، اضطراب، ترس، پارانوایا و آسیب‌پذیری توسط بینندگان از نو تخیل و بازسازی می‌شوند، اما توأمان در حال تشخیص‌ناپذیر شدن نیز هستند؛ امروزه شهرها به ضرب «چرخه‌ی تصاویر وحشت‌آفرین»، صرفاً به «دژهای گمشده‌ی» تمدن بدل شده‌اند (شهر وحشت، 103). کوتاه آنکه، وسواس مدام اندرزه‌های ویریلیو درباره‌ی وضعیت شهری از این قرار است که گرچه همه‌ی کلانشهرهای مدرن و جمعیت‌های شهری‌شان همواره آماج دهشت بوده‌اند اما امروزه در عصر ارتباطات جمعی راه دور، جملگی اکیداً گرفتار نوعی «وضعیت محاصره‌ی» آخرالزمانی‌اند، گرفتار نظارت و مدیریت ترس عمومی، خاصه در پی یک جنگ تام که از حملات تروریستی به مرکز تجارت جهان سربرآورد (بنگرید به ویریلیو 2002 [2002]). این وضع به طرزی فزاینده چنان پدیدار شد که انگار مستقیماً از دل فیلم‌های دیستوپیایی چون *بلید رانر* (ریدلی اسکات، 1982)، که 46 (مایکل وینترباتم)، یا ناحیه 13 (پیر مرل، 2004) برآمده باشد<sup>۶</sup>.

<sup>1</sup> Unknown Quantity

<sup>2</sup> accident

<sup>3</sup> dromocracy

<sup>4</sup> City of Panic

در فرهنگ‌ها برای واژه‌ی Panic واژگان یا اصطلاحاتی چون «هول و دلهره»، یا «بند دل پاره شدن» و مانند‌های‌شان را نیز می‌بینیم، و ضمناً اصطلاح فنی panic attack را هم در گفتمان‌های روانشناسانه و روانکاوانه می‌شناسیم اما مسئله‌ی ویریلیو ویرای فرم‌های اغلب درونی‌شده، خانوادگی یا بازادایی‌سازانه‌ای است که در نقاط ارجاع تحلیل‌های مرسوم روانشناختی سراغ داریم که معمولاً بر صحنه‌ی آغازین، امور (بینا)والدانه، و ترسیم نقشه‌ای از تصاویر نسبت‌های روانی فرد بنا بر پیشینه‌ی شخصی یا فردی بیمار پی ریخته می‌شوند، در حالیکه با شهر وضعیت چندظرفیتی‌تر، یک همنافت و آرایش پیچیده‌تر و از پیش جمعی در مد نظر قرار دارد؛ هرچند بنا به آن رویکردی که دلوزگتاری شیزوکاوی – و نه روان‌کاوی – می‌نامند، حتی در موارد فردی نیز با سوچ اکیداً غیر شخصی و پیشاپیش جمعی طرف هستیم که در آن اساساً بنا به یک نیروشناسی یا خوانش دروهماندگار، نه با گره (کشایی) یا تاگشایی از عقده‌ای فردی بل با نقشه‌نگاری و پیمایش و مساحی و لایه‌برداری چینه‌ها، آرایش‌ها، هم‌تافت‌ها، و سرهم‌بندی‌هایی جمعی سروکار داریم. موردی که شاید در شرح بالا از شکل‌یابی یا فرماسیون وحشت بال‌گسترده بر شهر از قلم افتاده باشد اثر زمین یا پهنه plane و نسبت تروما با زمین، یا geotrauma، و نیز فشار یا بار زمین‌تاریخ، و نهایتاً اثرات محیطی، جغرافیایی یا اقلیم‌شناختی حک شده بر جو روانی‌اجتماعی ساکنان است که چه‌بسا ما را به نواژه‌ی «وحشهر» برساند. با نظر به این وضعیت، قابل توجه است که داریوش آشوری در فرهنگ علوم انسانی، دو معادل «وحشت‌زدگی» و «وحشت‌زدگی جمعی» را برای panic پیشنهاد داده است.

<sup>5</sup> این پاره و قطعات بعد، شامل چندی از اصطلاحات پربسامد ویریلیو، همه از اینجا انتخاب شده‌اند؛

*The Virilio Dictionary*, Edited by John Armitage, Edinburgh University Press, 2013.

<sup>6</sup> برای مطالعه‌ی بیشتر درباره‌ی بخشی از تاملات ویریلیو درباره‌ی مناسبات قدرت میان صفحه‌نمایش سینمایی و آپاراتوس سیاسی-نظامی، سطوح مشترک سپهرهای نشانه‌ی سینما و میلیتاریسم، و نمو مشترک مفاهیم و ابزارهای سینمایی و جنگی، و تاثیر و تاثر متقابل‌شان، بنگرید به لینک زیر، که ترجمه‌ای‌ست از پیشگفتار و فصل یکم از جنگ و سینما: لجستیک ادراک؛

<http://asabsanj.com/asab/virilio-warcinema01/>

شهرها «آماج همه‌ی دهشت‌ها، چه داخلی و چه استراتژیکی» (شهر وحشت، 95)، و مکان تصادف‌های مدام، بیگانگی، تهاجم، بلایا، فاجعه، تراکم، سرخوردگی، چنددستگی، و انزوا هستند. از خلال فرایندی که ویریلیو «وضعیت پناهگاهی یا پناهگاهی شدن» می‌نامد، یک جغرافیای اجتماعی شهری از جنس عقبگرد، آپارتاید، و ممانعت چنان تولید شده که کلانشهر<sup>۱</sup> مدرن دیگر نه یک جهان‌شهر<sup>۲</sup> بل «تنگناشهر<sup>۳</sup>» مردمانی است که به بهانه‌ی ناامنی اجتماعی صرفاً در محافل خصوصی‌شان عزلت گزیده‌اند [...] (شهر وحشت، 93). فرم‌های شهری به‌منزله‌ی هدف‌ها و قلمروهایی برای کشمکش و جنگ ناگزیر از پی‌جویی هراس بوده‌اند و باید به‌منزله‌ی مناظر دفاع و دفع شکل می‌گرفتند، مناظری که طراحی شدند تا سد راه همه‌ی فرم‌ها و مقیاس‌های خشونت و درهم‌آمیختگی شوند. این زیباشناسی جدید امنیت، فضاها و خصوصیت‌ها، و قلمروهای محصور تقویت شده، به عیان‌ترین نحو از خلال محله‌های دروازه‌دار و معماری‌های نظامی و دژآسای همه‌جاحاضری بروز یافتند که به طور فراینده کلانشهرهای دنیا را شکل داده و متمایز کرده‌اند، از سائوپائولو تا کیپ‌تاون، تا لس‌آنجلس، مسکو و «بیگاری‌گاه مجلل» دبی. کوتاه اینکه به گفته‌ی ویریلیو شهرها دارند به طور فراینده‌ای کابوس‌گون می‌شوند، چیزی شبیه به «اردوگاه‌های کار اجباری»، و «اتاق‌های شکنجه»، و در همین حال «بدن‌های اجتماعی نیز تدریجاً در حال فروپاشی است» (شهر وحشت، 125).

استحالی‌منظر شهری و مسئله‌ی اداره‌ی حیات شهری با تغییر مسیر به سمت یک فرجام مشترک شهری به نقطه‌ی عطفی رسیده که حالا دیگر نسخه‌ای است معوج از ضرب‌المثلی کهن: *si vis pacem, para bellum* (صلح‌وصفا گر طلبی، مهپای جنگ شوی). اگر بخواهیم این بررسی اجمالی را به فرجام درنوردیم، می‌توان گفت که کتاب شهر وحشت ویریلیو مرثیه‌ای است برای شهر درمقام تمدن: «شهر بزرگ‌ترین فاجعه‌ی قرن بیستم بوده است» (شهر وحشت، 90). تصویرپردازی ویریلیو از شهرنشینی ترس‌خورده‌ی پسانسانی، نقطه‌ی مقابل شرح‌های خوش‌بینانه‌ی خام‌دلانه<sup>۴</sup> از کلانشهر مدرن، و کاساندر<sup>۵</sup> -گون‌ترین شرح و تعریف در دسترس از کلانشهر مدرن و آینده به شمار می‌رود و نه خوش‌باشانه‌ترین شرح، چراکه برای آن شهر وحشتی که ویریلیو نوشته است هیچ امداد غیبی‌ای<sup>۶</sup> در کار نیست، اینجا با شهری دهشت‌خیز یا وحشت‌زده‌ی طرف هستیم که دیگر نمی‌توان نجاتش داد زیرا همواره به‌منزله‌ی آماج «توفان‌های آتش‌زا» محکوم به فنا خواهد بود! (شهر وحشت، 103).

## دیرینه‌شناسی پناهگاه | جان یک

ویریلیو در سال 1958 شروع کرد به تحقیق درباره‌ی بقایای استحکامات دیوار آتلانتیک در طول سواحل فرانسه که آلمانی‌ها ساخته بودند. این دوران هفت ساله‌ی کنکاش و ثبت و سندبایی به نمایشگاهی از عکس‌ها و متون در یادگاه هنرهای تزینی<sup>۷</sup> در پاریس در 1975-1976 و به کتاب دیرینه‌شناسی پناهگاه (1975 به زبان فرانسه، و ترجمه‌ی انگلیسی‌اش در 1994) انجامید. این کتاب علاوه بر عکس‌های پناهگاه‌ها، مجموعه‌ای از تاملات پدیدارشناختی، معمارانه و تاریخی درباره‌ی ساختارها را نیز ارائه می‌کند، همراه با نقشه‌ها و نمودارهایی که سنخ‌شناسی استحکامات دفاعی را مهیا می‌کنند، و با یک گاه‌شماری که از برهه‌ی انتشار نبرد من نوشته‌ی آدلف هیتلر (2007 [1929]) تا زمان پرتاب اولین راکت V2 در سپتامبر 1944 را دربرمی‌گیرد. این پروژه توأمان دیرینه‌شناختی و تاریخی است، خاصه اگر تمایلیش به ضبط و تدارک اسناد موثق مربوط به پناهگاه‌ها و اهمیت‌شان را در نظر بگیریم، این پروژه همچنین وجهی معمارانه دارد خاصه از حیث دغدغه‌اش در جای‌دادن

<sup>1</sup> metropolis

<sup>2</sup> cosmopolis

<sup>3</sup> claustropolis

<sup>4</sup> Panglossian اشاره به شخصیتی در یکی از رمان‌های ولتر، دارای خصلت امیدواری احمقانه یا ساده‌دلانه

<sup>5</sup> Cassandra; در اسطوره‌شناسی یونانی دختر شاه پریام تروی و خضیصه‌اش پیش‌بینی‌ها و هشدارهایی‌ست که دیگران از آنها غفلت می‌کنند

<sup>6</sup> deus ex machine

اصطلاحی مربوط به هنر نمایش در تئاتر کهن یونان و روم، که به‌صورت تحت‌اللفظی می‌توان آنرا به صورت «ایزد-درون‌ماشین» برگرداند و گویای موقعیتی است که گره‌گشایی نهایی داستان در اوج نمایش با ورود یکی از ایزدان میسر می‌شد و حالت تحمیلی، زورکی و ساختگی‌اش برای بیننده ملموس بود. بدین‌ترتیب، این «ایزد درون ماشین» یا همان «امداد غیبی» به‌طرز متعالی عمل می‌کند و چون دستی است که از بیرون صحنه، و از موقعیتی فراسوی مرتبه‌ی هستی‌شناختی بازیگران و نیروها و مولفه‌های برساننده‌ی خود صحنه، وارد صحنه می‌شود و چون قادرمطلق است که امور برآشفته‌ی جهان صحنه را نظمی دوباره می‌بخشد.

<sup>7</sup> Museum of Decorative Arts

پناهگاه‌ها در بستر مدرنیسم اروپایی و سبک بروتالیسم<sup>۱</sup> پس از جنگ. یک بُعد زیباشناختی نیرومند نیز در این کتاب وجود دارد که از وجوهی از کار هنرمندان تاثیرگذار دسلدرفی، برند و هیلا بچر<sup>۲</sup> خبر می‌دهد، هنرمندانی که مستندنگاری سنخ‌های خود از ساختارهای صنعتی را تقریباً همان موقعی شروع کردند که پناهگاه‌ها چشم ویریلیو را گرفته بودند. حالت گنگ پناهگاه‌ها در بی‌احساسی و توالی تصاویر بازتولید می‌شود، سبکی از عکاسی که در کنار هنر کمینه‌گرا و هنر مفهومی در دهه‌ی 1960 ظهور کرد و مشخصه‌ی مکتب دسلدرف در آلمان و عکاسان New Topographics در آمریکا محسوب می‌شود.

ویریلیو در مقاله‌ی اولیه‌ی کوتاهی با همان عنوان «دیرینه‌شناسی پناهگاه» که در 1958 نوشته و در 1966 در Architecture Principle به چاپ رسید پناهگاه‌ها را عاری از محتوا و کارکرد، و به‌منزله‌ی مجموعه‌ای از بقایای برجای مانده و یافت‌شده از دنیایی گم‌شده توصیف می‌کند، دنیایی «حاکمی از معنایی ناشناخته» (ویریلیو و پرنه 1997: xvii). از این منظر دیرینه‌شناختی، طرح کلی پناهگاه یادآور معابد آرتک و مقابر مصری و اتروسکان است. این بناها از آنجا که شالوده‌های ناامن دارند، اسکلت‌های بتنی‌شان اکثراً در گذر زمان جابه‌جا شده و حرکت کرده‌اند. نتیجتاً، این هندسه‌ی کج به آن چیزی شکل می‌دهد که ویریلیو و معمار فرانسوی کلود پرنه طی دهه‌ی 60 «کارکرد سطح آریب» نامیدند، فرمی پویا و ارگانیک که با خشونت تاریخ سخن می‌گوید.

به این ترتیب، کندوکاوهای ویریلیو در پناهگاه، نوعی فرایند بازکشف و احیای یک گذشته‌ی نزدیک بود که بسیار بعدتر و به موقع منتشر شد، دورانی دیگر، که آنقدرها که کهن به نظر می‌رسد در دل تاریخ گم نشده زیرا فرم‌هایش در نسبتی پیشاتاریخی با زمان حال قرار می‌گیرند. نزد ویریلیو کندوکاو پناهگاه در خدمت الحاق مجدد معماری نظامی به تاریخ مدرنیسم بود، اما همچنین به‌منزله‌ی فرمی از دیرینه‌شناسی شخصی و اجتماعی نیز عمل می‌کرد، که به قول ویریلیو (1996: 11) تحت تحریک «میل به افشای بنیان‌های ژئواستراتژیکی و ژئوپلیتیکی همان جنگ تام‌وتمامی بود که وقتی به‌عنوان یک پسر بچه در نزدیکی پایگاه زیردریایی سنت‌نازار اقامت داشتم از سر گذراندم.» این مشاهده‌ی شخصی ویریلیو، نشان می‌دهد که پناهگاه تا چه حد برایش نماینده‌ی بازساختار بندی زندگی روزمره در پی جنگ دوم جهانی بوده است، پناهگاه به‌منزله‌ی تجسم مادی دنیایی که نه فقط تحت سیطره‌ی بلاهای جنگ تام، که تحت سیطره‌ی جنگ سرد متعاقبش قرار داشت. ویریلیو می‌نویسد، «پناهگاه به افسانه‌ای بدل شد، توأمان حاضر و غایب: حاضر به‌منزله‌ی ابژه‌ی انزجار، به‌جای معماری مدنی شفاف و گشوده؛ غایب تا آنجا که ذات این دژ نو جای دیگری قرار دارد، یعنی در زیر پا، رویت‌ناپذیر از دیدرس جایی که بر آن واقع شده است» (دیرینه‌شناسی پناهگاه، 46). از اظهارات ویریلیو پیداست که علاقه به پناهگاه‌ها هرگز به‌تمامی موضوع کنجکاو تاریخی یا دغدغه‌ی معمارانه نبوده است. پناهگاه گواه قدرتی است که از جای خود حرکت کرده؛ رویت‌پذیری پناهگاه تاریخی بر رویت‌ناپذیری مکان کنونی قدرت تاکید می‌ورزد. بی‌تحریکی و صلابت این لاک تنها بر سیالیت ابژه‌ای صحنه می‌گذارد که لاک برای حفاظت از آن طراحی شده است، ابژه‌ای که جایی دیگر نهان شده است. مجموعه‌ی پیچیده‌ی تداعی‌هایی که پناهگاه بدان‌ها تجسم می‌بخشد – یعنی امنیت و دهشت، صلابت و آسیب‌پذیری، ستیزهای گذشته به‌منزله‌ی هشدارهایی برای انهدام آینده – و حفظ این تداعی‌ها به صورت یک تنش در کار ویریلیو، دقیقاً همان چیزی است که کتاب دیرینه‌شناسی پناهگاه را به پروژه‌ای تاثیرگذار بدل می‌سازد.

بخشی از آنچه ویریلیو را مجذوب پناهگاه‌ها می‌کند آن شیوه‌ای است که از خلالش حضور فیزیکی بسیار عیان پناهگاه‌ها عمداً نادیده گرفته شد: «چرا باید این سازه‌های خارق‌العاده، در قیاس با ویلاهای کنار دریا، درک نشوند یا حتی به رسمیت شناخته نشوند؟» (دیرینه‌شناسی پناهگاه، 11). پاسخ این پرسش معلوم است و ویریلیو شرحی از کوشش‌های پس از جنگ برای تخریب برخی از پناهگاه‌ها ارائه می‌دهد؛ او همچنین شرح می‌دهد که چگونه سایر پناهگاه‌ها آکنده از نقاشی‌های گرافیتی و پر از زباله شدند؛ ویریلیو شرح می‌دهد که پناهگاه‌ها چگونه خاطرات بد را بازمی‌گردانند و همچنان هراس و انزجار از «خطری در کمین» را برمی‌انگیزند (دیرینه‌شناسی پناهگاه، 14). این جن‌زدگی منظره توسط ردونشان‌های جنگ، طی سال‌های اخیر به مضمونی غالب برای گستره‌ای از هنرمندان، عکاس‌ها، دیرینه‌شناسان و متخصصان یادمان بدل شد، خاصه در زمینه‌ی نوظهوری به اسم «دیرینه‌شناسی نبرد» (شوفیلد 2005)، و به اصطلاح «پناهگاه‌شناسی» راه برد تا به توصیف جمع‌آوری مبتنی بر فهرست‌برداری مکان‌ها، داده‌ها و اسناد تصویری از پناهگاه‌ها و سایر استحکامات دفاعی در سراسر اروپا و دیگر جاها پردازد.

<sup>1</sup> زبرکاری؛ سبکی برآمده از فلج اقتصادی دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی، خاصه از 50 تا 70، با سازه‌هایی از جنس بتن عریان، Brutalism

خام و زمخت بدون روکش یا تزیین

<sup>2</sup> Bernd and Hilla Becher

## جنگ محض | کریس هبلس گری

پل ویریلیو در سال 1982 در مجموعه‌ای از مصاحبه‌ها با سیلور لترینزه مفهوم جنگ محض را معرفی کرد، که به دوره‌ی جنگ سرد (1947-1991) اشاره دارد، زمانی که بشر زیر سایه‌ی توازن دهشت هسته‌ای بین ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی زندگی می‌کرد. کتاب جنگ محض (ویریلیو و لترینزه، 1983) با جزئیاتی موحد و گیرا نظامی‌سازیِ اواخر قرن بیستم به‌وسیله‌ی واقعیتِ تسلیحات هسته‌ای و غیرهسته‌ای توانا به کشتار جمعی و تخریب کلان را مساحی می‌کند، تسلیحاتی که عملاً نوعی جنگ نامرئی علیه بشریت به راه انداخته بودند. ویراست دوم کتاب با یک پی‌نوشت جدید، با عنوان «جنگ داده‌ها یا جنگ اطلاعاتی<sup>۱</sup>»، در 1997 منتشر شد. در 2008 ویریلیو و لترینزه کتاب جنگ محض: بیست و پنج سال بعد را منتشر کردند، که متن اصلی، پی‌نوشت سال 1997، پی‌نوشت سال 2007، یعنی «جنگ بر فراز شهرها»، و پیشگفتاری تازه از ویریلیو با عنوان «جنگ غیرمحض» را در خود جای داده بود.

از اینرو، نمی‌توانیم مفهوم جنگ محض را خارج از توسعه و کاربست‌اش از سوی آمریکای مجهز به تسلیحات فاجعه‌آفرین اتمی درک کنیم. برای نمونه طی دوران جنگ سرد بشریت با امکان یک جنگ محض روزگار می‌گذراند که به هر روی به وقوع نپیوست، مگر به صورت هراس عالمگیر از آنچه جنگ هسته‌ای در پی دارد: انهدام تام‌وتمام خود بشریت. هرچند، بازداري هسته‌ای عملاً یک غلیان فنی‌علمی را پدید آورد. زیرا فن‌علم به‌کارگرفته‌شده برای جنگ نه تنها تکنولوژی‌های جدیدی چون اینترنت، بل همچنین شتاب مهیب ماشین‌های جنگ (و به همان میزان، به‌طور بالقوه شتاب خود نبرد) را هم تولید می‌کند، و نیز موجب تکمیل تسلیحات ارتباطی راه‌انداز هیاهو و هراس، و ازدیاد تسلیحات کشتار جمعی می‌شود. همه‌ی اینها با هم به فرم محض جنگ مجال بروز می‌دهند، که از حیث بالقوه، حصر سیاست بازداري هسته‌ای و نظم تکنولوژیکی جهان‌گستر را بازسازی می‌کند و در کاربست‌های عملی‌اش، خاصه برای مثال در صحراهای عراق به نبردها و «فتوحاتی» قاطع و ناگهانی، سریع، و با این حال بی‌حاصل منجر می‌شود (نک. برای نمونه ویریلیو 2002 [1991]). پس جنگ محض در گناهش به‌هیچ‌وجه جنگی بالفعل نیست، بل جنگی «لجستیکی» است که اغلب در آن تعیین یا مکان‌یابیِ خصیصه‌ی تخریب‌گر دشوار است. علت‌اش این است که جنگ محض در واقعیت یعنی تدارک مدام و شاید بی‌پایان برای جنگی که جامعه را نظامی می‌کند و می‌فرساید، و تهدیدی است برای آنکه سرانجام جامعه را از بین ببرد. از اینرو، جنگ محض حالتی چندملیتی تولید می‌کند که تنها ایدئولوژی‌اش نظم نظامی مبتنی بر فن‌علم است، نه سیاسی که بر پولیس یا دولت‌شهر اتکا دارد. جنگ محض نسخه‌ای سکولار [دنیوی‌شده] از جنگ مقدس است، و ویریلیو پخش‌شدن تام‌وتمام جنگ‌هایی که از حیث دینی توجیه شده‌اند را با بالقوگی آخرالزمانی تسلیحات کشتار جمعی هم‌ارز می‌داند. در نتیجه، بنا به استدلال او، چیزی چون جنگ محض «درخور یا به‌جا» نمی‌تواند وجود داشته باشد، عمدتاً به این خاطر که جنگ هسته‌ای [مشی بازداري] هیچ نیازی به مردم ندارد، و دقیقاً به همین خاطر نزد ویریلیو انگاره‌ی جنگ محض به‌نحوی خاص یک اصطلاح درخور و مناسب محسوب می‌شود.

سرانجام، به‌گفته‌ی ویریلیو، برآمدن جنگ محض شکل جدیدی از مقاومت را نیز پدید آورده است:

دیگر مسئله نه بر سر مقاومت در برابر یک متجاوز، آلمانی یا غیره، بل درباره‌ی مجموعه‌های نظامی-علمی و صنعتی بود [...] که این یعنی، مقاومت در برابر ابداع انواع هرچه دیوانه‌وارتر تسلیحاتی چون بمب نوترونی، و انواع «ماشین‌های روز قیامت»، چیزی که برای نمونه در فیلم دکتر استرنج‌لاو استنلی کوبریک دیده‌ایم. از اینرو مقاومت در برابر جنگ محض ماهیتی غیر از مقاومت در برابر یک ستمگر، یا در برابر یک متجاوز دارد. جنگ محض مقاومت علیه علم است: غیرعادی است، واقعاً باورنکردنی! (ویریلیو و آرمیتاژ

2001: 28)

گرچه امروز [سال 2013]، با در نظرگرفتن اینکه «کل مسئله‌ی بازداري ماهیتاً تغییر کرده است»، ویریلیو (ویریلیو و لترینزه 2008: 9) دیگر نه درباره‌ی جنگ محض بل درباره‌ی «جنگ غیرمحض» می‌نویسد. سیاست بازداري هسته‌ای حالا دیگر صرفاً بخش نظامی را نشانه نمی‌رود، بل از خلال تصویب قوانین دولتی، اردوگاه‌های فرایقانونی چون اردوگاه خلیج گوانتانامو، و یقیناً از خلال به‌اصطلاح «جنگ علیه تروریسم»، به جمعیت شهروندی معطوف شده است. با این حال، نزد ویریلیو جنگ علیه تروریسم

<sup>1</sup> Infowar

جنگی نامتوازن است، همراه با بازداري شهروندی مربوط به جنگ غیرمحض که مقاومت در برابر عدم توازن را نشانه رفته که ازدیاد دشمنان نامتقارنی به شکل حادثروریست آنرا سروشکل داده است. ویریلیو با تمرکز بر تهدید معاصر که جنگ غیرمحض در هرکجا علیه دموکراسی نمایندگی می‌کند، چنین استدلال می‌آورد که ابداع [سیاست] بازداري شهروندی صرفاً نه یک نشانه‌ی هشدار برای حامیان برابری اجتماعی بل همچنین پیشگامی برای ناامنی در راه، و نیاز متعاقب به تقابل با آشوب و عدم توازن فراگیری است که حادثروریسم به شهرها می‌آورد:

این است آنچه که با طرح مسئله‌ی جنگ محض رویاروی می‌ایستیم. جنگ محض همچنان وجود دارد، هنوز امکان دارد که دکمه‌ای را فشار داده و موشک‌ها پرتاب شوند – کره شمالی می‌تواند، ایران می‌تواند، و در نتیجه بقیه هم می‌توانند چنین کنند؛ اما در واقعیت، جابه‌جایی واقعی استراتژی در همین آمیختگی بین جنگ داخلی حادثروریستی و جنگ بین‌المللی قرار دارد، تا آن حد که آن دو سنخ جنگ از هم تمیزناپذیرند. (ویریلیو و لترینزه، 2008: 13)

### سرعتقتصاد<sup>۱</sup> | فیل گراهام

دیرزمانی است که ویریلیو نیاز به «نوعی اقتصاد سیاسی سرعت» را تشخیص داده (ویریلیو و لترینزه، 2001: 185). ویریلیو به‌رغم اینکه نقشش در مقام یک اقتصاددان در کتاب سیاست بسیار بدترین (1999 [1996]: 107) را انکار می‌کند، اما دست‌کم از یک منظر، سرتاسر سرعت‌شناسی ویریلیو را می‌توان به‌منزله‌ی مقوله‌ای که تمام عناصر لازم برای چنین فرمول‌بندی‌ای را داراست در نظر آورد. گام‌های آزمایشی برای ادغام نظریات ویریلیو و مارکس در قالب یک سرعتقتصاد برداشته شده‌اند (آرمیتاژ و گراهام 2001: 111-23)، با این حال اما مسائل مربوط به شکل و ساختمان یک اقتصاد سیاسی ویریلیویی اکیداً بی‌پاسخ مانده است (یوسن 2010). سایر تحلیل‌ها درباره‌ی نقش سرعت در اقتصادهای سیاسی معاصر شامل این موارد می‌شود: «حادمدرن (سازمان)‌سازی<sup>۲</sup> نزد آرمیتاژ (2001: 131-48)، حادسرمایه‌سالاری نومارکسیستی نزد گراهام (2006) و رویکرد فرمالیستی‌تر یوسن به نظریه‌ی تبادل در فرمول‌بندی اقتصاد سیاسی مربوط به بازارهای موسیقی دیجیتال. ارجاعات عامه‌پسند به یک اقتصاد سیاسی سرعت، به‌تأسی از فروپاشی مالی جهانی سال 2008 تدریجاً دارند به طور روزانه در مفهوم «اقتصاد دو-سرعت<sup>۳</sup>» سر برمی‌آورند (مارتین، 2011)، و این امر حاکی از آن است که مفهوم فرمول‌بندی سرعتقتصادی تدریجاً دارد به آگاهی عمومی وارد می‌شود.

اگر اقتصاد سیاسی، (الف) علمی است که پیوندهای بین تولید ارزش‌ها و تولید توان را کندوکاو می‌کند، و (ب) علمی است که کردوکارهای شهر (polis) را به کارکرد «خانه‌داری» (oikos؛ تدبیر منزل) پیوند می‌دهد، و ما این علم را به مولفه‌های تحلیلی و مفهومی ضروری‌اش تقسیم می‌کنیم، آنگاه ویریلیو پیشاپیش چارچوبی فراهم آورده است که می‌توان آنرا پی گرفت تا یک سرعتقتصاد پیچیده و کارآمد را بسط داد.

ویریلیو با استفاده از سرعت در مقام روش اکتشافی، سرعت‌شناسی‌های کار و خانواده، زمین و انباشت را در کتاب افق منفی<sup>۴</sup> (2005 [1984])، و سرعت‌شناسی‌های دولت‌ملت، جریان، قدرت، سیاست، ثروت، تکنولوژی، توزیع و مبادله را در سرعت و سیاست: جستاری در سرعت‌شناسی<sup>۵</sup> (2006 [1977]) بسط داده است که روی هم‌رفته آنچه همه‌شان پیش روی ما می‌گذارند چیزی از یک اقتصاد سیاسی کم ندارد. ویریلیو در انتزاعی‌ترین سطح، نظریه‌ای فرهنگی درباره‌ی زمان و فضا فراهم می‌آورد که

<sup>1</sup> Dromoeconomics

این نوازه به معنای «اقتصاد سیاسی سرعت» است و بنا به شرح جان آرمیتاژ، این مفهوم در سنجی از «اقتصاد معطوف به افراط» ریشه دارد؛ جایی مابین پروژه‌ی «اقتصاد عام» باتای (در کتاب سهم ملعون)، سرمایه و گردن‌دریسه مارکس، و سرعت و سیاست ویریلیو.

<sup>2</sup> Hypermodern(organ)ization

<sup>3</sup> Two-speed economy: در سیستم‌های اقتصادی حالتی است که یک بخش مجال سریع‌تر شدن نسبت به بخش دیگر را می‌یابد.

<sup>4</sup> Negative Horizon

<sup>5</sup> Speed and politics: An Essay on Dromology

برای یک اقتصاد سیاسی ضرورت دارد که نمی‌توان آنرا به خاطر آنچه مارکس رویکرد *dingliche* (واقعی یا مبتنی بر مادیت اشیاء) می‌نامد به نقد کشید (زیرا تماماً به بردار و تندی [سرعت سیرکردن] می‌پردازد). از اینرو می‌توان آنچه ویریلیو فراهم می‌آورد را به منزله‌ی تحلیل ماتریالیستی تاریخی از نحوه‌ی تبدیل سرعت به هسته‌ی زایای تمدن‌های فنی‌نظامی کنونی خوانش کرد. این تحلیل با تخصصی‌سازی زن به منزله‌ی جانور بارکش خانگی آغاز می‌شود؛ که مازاد اندکی از زمان را برای مرد آزاد می‌کند تا به شکارچی نظام‌مندتر و متخصص‌تر بدل شود. این نظریه‌ای است در باب خانواده (پدرسالاری)، سکس، و جنسیت به منزله‌ی تعیین‌های سرعتتصادی تمدن‌های شهری و پسا-شهری که بعدتر می‌آیند. اگر چنین نظرگاهی را در جای مناسب لحاظ کنیم، این امکان وجود دارد که رشد تاریخی تقسیم کار قاب‌بندی‌شده برحسب تولید بیش از حد سرعت را دریابیم. به علاوه، و با مرکزیتی بیشتر برای اقتصاد سیاسی، ویریلیو یک تقسیم کار پایه‌ای و تاکنون نظریه‌پردازی‌نشده را ارائه می‌دهد؛ یک تقسیم‌کار پایه‌ای بر مبنای سرعت به‌عنوان یکجور مزیت مشتق از سازماندهی فرهنگی (نخستین تکنولوژی) که به منزله‌ی بنیان تاریخی و سواست جمعی و جاری ما در قبال استیلاي زمان و فضا موجه و پذیرفتنی است. با در نظر گرفتن ظهور گفتمان‌های «اقتصاد نو»، و بی‌حاصلی‌شان برحسب ایجاد فاهمه‌های جدید درباره‌ی انواع چیزهایی که بر بنیانی سیاره‌ای داریم تجربه می‌کنیم، نیاز به یک علم سرعتتصاد مبتنی بر آنچه پیشاپیش در کار ویریلیو وجود دارد می‌تواند در عملی‌ترین سطوح هم ثمربخش و هم پیشگویانه باشد اما عناصر مربوطه‌ی این سرعتتصاد هنوز در انتظار آرایش‌یافتن یا سرهم‌بندی‌شدن هستند.

### زمان واقعی<sup>۱</sup> | رنالد ا. پرسر

ویریلیو (1995 [1993]؛ 1997 [1995]؛ 2000 [1998]) بسیار کوشید تا نشان دهد که ذات علم تله‌ماتیک<sup>۲</sup> پس از جنگ دوم جهانی عبارتست از نابودی مجازی هر دو فاصله‌ی فضا و زمان و هم‌رویدادی‌های رخدادها و بازمودهای‌شان. خواست سرعت<sup>۳</sup>، با از بین بردن فضای واقعی، سرعت مطلق تکنولوژی‌های زمان-واقعی [آنی] را از بند رها می‌کند. نزد ویریلیو (آسمان باز<sup>۴</sup>)، این امر کژدیسیگی هنگفتی در میدان ادراکی ما به بار می‌آورد. سرعت دیگر به هیچ‌رو محدود نمی‌شود به درنوردیدن فواصل جغرافیایی با ترابری فیزیکی – یا به عبارتی، حرکت از خلال فضای واقعی زمان گاه‌شمارانه. بل در عوض، سرعت معادل است با مخابره‌ی داده‌هایی که با سرعت مطلق نور فرستاده می‌شوند – و این امر به آن چیزی راه می‌دهد که امروزه به‌عنوان زمان واقعی [یا زمان آنی] می‌شناسیم.

آشکارا، محرک اصلی زمان واقعی [آنی] تحول یافتن به یک شیوه‌ی تولید و مصرف آنی، یا به سیستم‌هایی است که درست به‌موقع یا دقیقاً-سروقت عمل می‌کنند. انباشت منعطف، یا «پسا-فورديسم»، پاسخی بود به بحران پیشین انباشت بیش از حد سرمایه طی دهه‌های هفتاد و هشتاد. تحول‌یابی از یک شیوه‌ی انباشت منعطف به یک شیوه‌ی انباشت فوری همان چیزی است که من به منزله‌ی «گیتیسیم»<sup>۵</sup> بدان ارجاع می‌دهم (پرسر 2000). این پیکربندی با نیروهای پویش‌آفرین و با منطق سرمایه‌سالاری جفت می‌شود، که در آن تکنولوژی‌های نوین ارتباطات و اطلاعات ابزاری برای شتاب‌دادن به زمان‌های نقل‌وانتقال سرمایه در تولید فراهم می‌کنند (هاروی 1989؛ حسن 2003؛ حسن و پرسر 2007).

تکنولوژی‌های نوظهور زمان-واقعی [زمان آنی]، سطح‌مشترک‌های هرچه «کاربر-دوست»تر را نوید می‌دهند و اختلاف‌نظرهای دنیای واقعی را از میان برمی‌دارند. برای نمونه، کتاب رژی مک‌کنا، زمان واقعی (1997: 3)، با یک دعوت آغاز می‌شود: «دنیایی را تصور کنید که انگار در آن زمان محو می‌شود و فضا کاملاً منعطف است. آنجاکه شکاف بین نیاز یا میل و ارضاء یا کامیابی تا حد صفر فرومی‌پاشد. آنجاکه فاصله معادل می‌شود با یک میلیونیم ثانیه در پیوستار گذر زمان.» ایدنال مک‌کنا از میان‌برداشتن فاصله‌ی زمانمند بین میل و ابژه‌های کالایی‌شده است. چنین زمان-نفی‌ای به یک واقعیت بدل می‌شود، زیرا تکنولوژی‌های تازه‌ی اطلاعات و ارتباطات فاصله‌ی بین «اینجا و آنجا»، «حالا و بعداً» را فشرده می‌کنند.

<sup>1</sup> Real time [زمان آنی یا بی‌درنگ]

<sup>2</sup> Telematics تلاقی علوم ارتباطات راه دور و انفورماتیک و پردازش خودکار داده‌ها

<sup>3</sup> will- to- speed (به چه اراده‌ی قدرت [خواست توان] نزد نیچه و اراده به دانستن [خواست دانش] نزد فوکو)

<sup>4</sup> Open sky

<sup>5</sup> Gatesism

اشاره به نام بیل گیتس و پارادایم فنی‌اقتصادی جدیدی مبتنی بر تکنولوژی‌های انفورماتیک و ارتباطات که در آن، بیل گیتس قرن 21 به جای هنری فورد قرن بیستمی نشست



تکنولوژی زمان-واقعی [زمان آنی] هندسه را نفی می‌کند، اهمیتی هم ندارد که چه فاصله‌ای در کار باشد. از اینرو، نیاز به شبکه‌های ثقیل توزیع فسخ می‌شود، و حرکت فیزیکی هنگفت را می‌توان از دور خارج کرد. برای نمونه، دادوستد جایش را به دادوستد از راه دور می‌دهد؛ وقتی مجال نشست از راه دور در کار باشد شرکت [یا حضور فیزیکی] در جلسات دیگر لزومی ندارد؛ در پرتو گزینه‌های امروزی آموزش از راه دور، به‌مدرسه‌رفتن نیز یک گرفتاری شاق به نظر می‌رسد. این نوع از فشردگی زمان، که نزد مک‌کنا مایه‌ی وجد است، برای ویریلیو موجب نگرانی بسیار می‌شود. او می‌نویسد، «با [پدیدآمدن امکان تسریع و] شتاب، دیگر هیچ اینجا و آنجایی در کار نیست، تنها برآشفتگی روانی نزدیک و دور، اکنون و آینده، واقعی و غیرواقعی وجود دارد؛ آمیزه‌ای از تاریخ، داستان‌ها، و توهم اتوپییای تکنولوژی‌های ارتباطی» (ویریلیو، 1995: 35). و، ویریلیو در «مب اطلاعاتی»<sup>1</sup> (2000 [1998]: 117)، همین روند را پی می‌گیرد؛ روندی که به «فیصله‌ی تمام دیرنده‌های محلی‌شده» و استقرار یک زمان جهانی بر مبنای حد-سرعت ارتباطات از راه دور زمان-واقعی [زمان آنی] منجر می‌شود.

ویریلیو در آسمان باز (1997 [1995]: 60) این وضعیت را به‌منزله‌ی «امپراتوری ارتباطات راه دور زمان-واقعی [زمان آنی]» سرشت‌نمایی می‌کند؛ او به این توجه می‌کند که چطور یک لایه‌ی «الکترونوری»<sup>2</sup> به‌طور غیرمستقیمی شفاف کل گره‌ی زمین را در لفاف خود جای داده است. حدودی که به‌طور سنتی با فضای ارضی و جغرافیایی (یعنی با فضای واقعی) مرتبط بودند حالا توسط آنتی‌زمان واقعی [زمان آنی یا بی‌درنگ] بلعیده می‌شوند (آسمان باز، 62-3؛ «مب اطلاعاتی»، 119) «افق فرا-آشکار»<sup>3</sup> رسانه‌های دیجیتالی تدریجاً افق‌های فیزیکی و فرهنگی را از دور خارج می‌کنند، آنجا که «دور بر نزدیک چیره می‌شود و نگاره‌ها یا شکل‌های بدون چگالی بر چیزهای در دسترس» (آسمان باز، 26). وانگهی، تکنولوژی‌های زمان-واقعی [آنی] یکجور «عیب» یا ویروس روانی را به‌منزله‌ی یک افق نو (افق فرا-آشکار) در میدان‌های ادراکی وارد می‌کنند، یک افق نو که منحصرأً توسط رسانه‌های دیجیتالی و مخابره‌ی الکترونیکی تصاویر (ترا-مُدها)<sup>4</sup> به وجود آمده که بر خط مرزی متداول افق فیزیکی مسلط می‌شوند، و افق ژرفِ خاطره و تخیلِ جمعی ما را برآشفته می‌سازند.

ویریلیو (مب اطلاعاتی، 118) ادعا می‌کند که شتاب تکنولوژی‌های زمان-واقعی توجه ما را به زمان سوسوزنِ حال، یا آنچه والتر بنیامین (1994) صرفاً «زمان-حال» می‌نامند محدود می‌کند. این شبیه به نقل‌قول ویریلیو (آسمان باز، 10) از پل کله است: «تعریف‌کردن زمان حال به‌تنهایی [به‌طور منفک و جدا] یعنی امحای آن.» به دیگر سخن، زمان واقعی ماهیتاً زمان‌کاوانه یا زمان‌سنجانه است. یک جهت‌گیری زمانمند که بر فوریت یا آنتی‌تثبیت شده، محدودیت‌هایی را بر دامنه‌ی توجه ما می‌نشانند. شناخت به شناخت زمان حال تقلیل می‌یابد، کلافی از اطلاعات که می‌توان آن‌ا صرف‌شان کرد. در زمان به‌اصطلاح واقعی یا آنی، تاریخ یا آینده‌ای در کار نیست – هیچ زمانی برای تامل جدی یا تخیل خلاق در اختیار نداریم. ویریلیو عملکرد تکنولوژی‌های زمان-واقعی [آنی] را به‌منزله‌ی فیلترهای تک‌زمانه‌ای توضیح می‌دهد که بر دغدغه‌ی ما در قبال گذشته و آینده سرپوش می‌گذارند یا آن را غربال می‌کنند، یا این دغدغه را غصب یا قطع می‌کنند. ویریلیو (آسمان باز، 137) با اشاره به این روند اعلام می‌کند:

زمانِ دنیای حال، ما را به نگاهی تندگذر به صفحه‌نمایش‌های یک رژیم زمانی دیگر وامی‌دارد، رژیمی زمانمند که نه توالی گاه‌نگارانه‌ی عقربه‌های ساعت‌مان را بازتولید می‌کند و نه توالی گاه‌شناسانه‌ی تاریخ را. این زمان حالِ دائمی، که به‌طرزی زنده و هول‌آور، با هیاهوی تکنولوژی‌های ارتباطی‌مان متورم شده است، ناگهان در خدمتِ وضوح‌بخشیدن به دیرند زمان عمل می‌کند.

در دنیایی گاه‌شناختی، زمان در مقام دیرند با فضا در مقام امتداد [برون‌گستری] جفت‌وجور می‌شود. تقویم‌ها و ساعت‌ها در مقام ابزار مسلطی برای تنظیم و هماهنگی فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عمل می‌کنند. سربرآوردن دنیایی زمان‌سنج‌گر یا زمان‌کاوا با پیشرفت تکنولوژی‌های مخابره‌ی داده‌های الکترونیکی مقارن می‌شود، تکنولوژی‌هایی که با سرعت نور داده‌ها را ارسال و دریافت می‌کنند. این وضعیت معادل است با یک سنجه‌ی زمانی جدید بر مبنای قابلیت زمان-واقعی برای

<sup>1</sup> The Information bomb

<sup>2</sup> optoelectronic

<sup>3</sup> trans- apparent به معنی نه فقط شفاف بل برخوردار از کیفیتی فراتر از وضوح

<sup>4</sup> trans- appearances

آنی بودن، و یک دورغای شتاب گرفته که بر دیرند اشتدادی [با درون گستر] دقیقه‌ی «امر واقعی» متمرکز است که جای دیرند امتدادی [برون گستر] تاریخ را می‌گیرد.

ویریلیو در یکی از نخستین آثارش، سرعت و سیاست: جستاری در سرعت‌شناسی (2006 [به زبان فرانسه در 1977])، ظهور زمان واقعی و استحاله‌ی چشمگیری را پیش‌بینی می‌کند که تحول تکنولوژیکی پیش‌گفته بر سر سیاست و جنگ می‌آورد. ویریلیو (سرعت و سیاست، 133) می‌گوید: «آنی شدن کنش از راه دور با شکست هم‌آوردی که آماده‌ی نبرد نیست تناظر دارد، اما همچنان و به‌طور خاص، معادل است با بر باد رفتن جهان در مقام یک میدان، جهان به‌منزله‌ی فاصله، به‌عنوان ماده». سیاست در دنیای گاه‌شمارانه بر طبق سرعت‌های محدود بر روی زمین بر سراسر جغرافیا وضع شده بود. به همین سیاق، جنگ (که نزد ویریلیو عبارتست از سیاست با ابزارهای دیگر) در ابتدا درباره‌ی حرکت و تعدی به قلمروی بیگانه بود. سیاست دولتی دغدغه‌ی حفظ یک اقتصاد قلمرومند و دفاع از مرزهای ملی را داشت. امپراتوری‌های برخوردار از ترابری برتر و تکنولوژی‌های ممتاز جنگی می‌توانستند فضا را دربروردند و از راه دور کنترل را به دست بگیرند، و سرزمین‌ها و کشورهای دوردست را استعمار کنند. بر مبنای استبداد فاصله، سیاست به سلطه بر حرکت فضا منبذ نیاز دارد. بر مبنای استبداد زمان واقعی [آنی]، سیاست به تسلط بر سرعت مطلق نیاز دارد. نزد ویریلیو، سرعت مطلق همان شاهراه رسیدن به قدرت مطلق است. تکنولوژی‌های زمان‌واقعی موانع فاصله را از میان برمی‌دارند، که این امر مرزبندی‌های آشکار بین «جهانی» و «محلی» را محو می‌کند، و به همگون‌سازی فزاینده‌ی فرهنگ‌ها منجر می‌شود. اقتصاد سیاسی جدید بر مبنای استبداد زمان واقعی [آنی] پیش می‌رود، آنجا که سرعت دادوستد [عمدتاً مبتنی بر تبادل داده‌ها]، رفتار محلی را دیکته می‌کند. جنگ در اقتصاد نوین جهانی بیشتر بر خط‌مشی‌بازداری [ممانعت] و کنترل جهانی اطلاعات اتکا دارد. همانطور که ویریلیو اشاره کرده است، جنگ خلیج نخستین «جنگ آنلاین [یا جنگ به صورت پخش زنده]» بود که در یک فضای محلی اما در یک زمان جهانی رخ داد. ویریلیو با صحتی غریب، بحرانی شدن آتی موضوعات مربوط به حریم خصوصی، نظارت الکترونیکی و سایر مخاطرات مرتبط با کنترل سایبرنتیکی را به‌منزله‌ی پیامد عالمگیر شدن یا همه‌جایی شدن شبکه‌های جهانی اطلاعات پیش‌بینی کرده بود.

### کمیت ناشناخته | جان آرمیتاژ

ویریلیو یکی از منتقدان معاصر پیشرو و نکته‌سنج در زمینه‌ی تکنولوژی و بازموذهای اخلاقی، سیاسی، و فرهنگی‌اش، در کاتالوگ کمیت ناشناخته (2003 [فرانسه: 2002]) که به‌عنوان ضمیمه‌ی نمایشگاهی منتشر شد که او در Fondation Cartier pour l'Art Contemporain در پاریس برگزار کرد، به پرسش‌هایی فلسفی می‌پردازد که از مواجهه‌ی ما با حوادث نفس‌گیر و تاثیر موحش و تشویش‌آسای این حوادث بر دنیای ما نشأت گرفتند. کاتالوگ ویریلیو، با افشای «چیزی» درباره‌ی خودمان و نیز درباره‌ی سیستم‌های تکنولوژیکی که بر پا کرده‌ایم، نه تنها تصاویر و عکس‌های حوادث و نیز نقاشی‌ها و حکاکی‌های تاریخی را ارائه می‌دهد که معرف سوانح «طبیعی» یا صنعتی هستند بل همچنین آثار برخی هنرمندان را هم در این نمایشگاه گرد آورده و پیش روی ما می‌گذارد، هنرمندانی چون لبوس وودز و بروس کانر، تونی اورسلر و یوناس مکاس<sup>1</sup>.

هرچند ویریلیو در جستار «کمیت ناشناخته» (34-128) که در کتابی به همین نام جای دارد، کمیت ناشناخته را به‌منزله‌ی شیوه‌ای تشخیص می‌دهد که به موجب آن «زندگی روزمره‌ی امروزی به شانس محض بدل شده است، یک حدوث مدام، با پیچش‌ها و چرخش‌های بس‌گانه‌اش، که تماشای آن به‌طور دائم از صفحه‌نمایش‌های مان به ما تحمیل می‌شود» (کمیت ناشناخته، 129). به این قرار، ویریلیو وضعیت معاصر را از حیات روزگار قدیم تفکیک می‌کند، همان عصر کهنی که «هنوز صرفاً یک سالن نمایش بود، یک صحنه بود که پس‌زمینه‌اش تغییر می‌کرد» (کمیت ناشناخته، 129). از اینرو، کمیت ناشناخته عمدتاً با تصادف یا حادثه‌ای پیوند دارد که ناگهان وضعیتی سکونت‌ناپذیر را برای بشر رقم می‌زند، تا آنجا که جوهره‌ی سیاره‌ی اشتراکی ما از دست می‌رود، و اصطلاحات او آشکارا برای آن حدوث تام کاربست دارد که ما را به‌طور عالمگیری یکپارچه، و گاه حتی ما را از حیث روانی و نیز تنانه از هم جدا می‌کند. گرچه ویریلیو (کمیت ناشناخته، 129) به پیوند میان کمیت ناشناخته و حدوث تام پی می‌برد، و حتی اهمیت حدوث تام را به‌منزله‌ی «امری غیرمنتظره، و به‌راستی غافلگیرکننده» تشخیص می‌دهد، اما این پیوند را در بستری وسیع‌تر در نظر می‌گیرد: به‌عبارت دیگر، کمیت ناشناخته و حدوث تام در محیط ارضی کاملاً عیان‌شده‌ای رخ می‌دهند که در دیدرس نگاه خیره‌ی همگان قرار دارد، و از آن نگاه خیره است که «امر شگفت‌انگیز غیربومی یا خارجی [exotic]»

<sup>1</sup> Lebbeus Woods and Bruce Conner, Tony Oursler and Jonas Mekas

به‌نحوی غیرمنتظره به نفع آن «امر شگفت‌انگیز بوم‌زاد یا داخلی [endotic]<sup>1</sup>» محو شده که در درون ماست و باید از آن منظر به حیات بیرونی‌مان بنگریم. در نتیجه، جستار «کمیت ناشناخته» بخشی از جدل ویریلیو است علیه «فشرده‌گی زمانی حسیت‌ها» و «مرزبندی عظیم» مربوطه‌اش، نوعی حبس یا تنگناهراسی که از سوی نسل معاصر دانشمندان فنی جهانی به دنیا تحمیل شده است. با این حال، ویریلیو کمیت ناشناخته‌ی طبیعت را با شب، با «تنها پنجره‌ی ما رو به کیهان»، مرتبط می‌داند، همان شب که باید ناپدیدِ قریب‌الوقوعش به سبب درجه‌ی آلودگی نوری ناشی از نوردهی الکتریکی اکیداً زیاد<sup>2</sup> را در واژه‌نامه‌ی انتقادی جدید میراث تاریخی‌مان به رسمیت بشناسیم. بنا به استدلال ویریلیو، ما تا آن حد مشغول تماشای فزاینده‌ی تلویزیون و صفحه‌مایش‌های کامپیوتر و گوشی‌های موبایل هستیم که پیوستار دیداری‌شیداری واقعاً جای پیوستار اساسی ستاره‌شناسی را می‌گیرد، و از همین رو کمیت ناشناخته‌ی جهان، کمیت ناشناس روز و کمیت ناشناس شب، کمیت ناشناس خود نورخورشید، در حال محوشدن است، و این یقیناً نشان یکجور تراژدی در فضا و زمانمندی در عصر زمان واقعی [زمان آنی یا بی‌درنگ] به شمار می‌رود (کمیت ناشناخته، 130). به همین خاطر، به رسمیت شناختن «کمیت ناشناخته» روشی است برای گسترش و حفظ برخورد روشن‌بینانه با جهان در میانه‌ی سلب حق غیرمنتظره‌ی جهان از بشر؛ بنا به استدلال ویریلیو این پاسخی است به این پرسش که چطور در دوره‌ی «حادثه‌ی زمانی ارتباطات آنی»، همچنان محدود نشده بمانیم.

استدلال ویریلیو متعاقباً یک پاسخ زیباشناختی به حدوث تام، به فرارسیدن جهانی‌سازی بی‌قیدوبند، و به کوری خفقان‌آوری است که اینهمه رواج می‌دهند و به نظر می‌رسد که به آن احتیاج دارند، البته اگر بنا باشد زندگی روزمره‌ی همه‌ی انواع جانداران را بر سیاره‌ی زمین نابود کنند، سیاره‌ای که موهبت حرکت را به‌منزله‌ی بخشی از هستی جانداران به آنها داده است. اظهارات ویریلیو، خصوصاً تأکیدش بر زندانی‌بودن در این پایانه‌ی تاریخی، با شرح فلسفی متقدم‌تر میشل فوکو (1991) و فرانسیس فوکویاما (1993) درباره‌ی دنیایی از جنس انضباط و تنبیه، و پایان تاریخ پیوند می‌یابد.<sup>2</sup> در واقع، می‌توان گفت که ویریلیو در قامت «واپسین انسان» به توصیف تاخت‌وتاز اولیه‌ی ما در خود فرهنگ پساتاریخ نشسته است.

### استعمار درون‌زاد | مارک فترست

ویریلیو ایده‌ی استعمار درون‌زاد<sup>3</sup> را در کتاب جنگ محض (ویریلیو و لترینزه 2008) طرح می‌کند تا تحول از فرم‌های سنتی «استعمار برون‌زاد» یا استعمار بیرونی، که در آن دولت به سایر قلمروها یورش می‌برد، به فرم جدیدی از استعمار درون‌گستر یا استعمار درون‌زاد را توضیح دهد، آنجاکه دولت به‌طور پیش‌رونده‌ای به قلمروی خودش حمله می‌کند. در اندیشه‌ی ویریلیو این تحول علیه پس‌زمینه‌ی فرایندهای جهانی‌سازی رخ می‌دهد، این فرایندها مدرنیته‌ای را از سر گذراندند که با حید فضای قلمرومند مواجه شده بود، طوری که دولت مدرن مجال جز این نداشت که روی خودش برگردد و شروع به رژه‌رفتن در قلمروی خودش کند. ویریلیو سواً این تفسیر دولت‌سالارانه درباره‌ی استعمار درون‌زاد، انگاره‌ی عام‌تری را نیز پیش روی ما می‌گذارد: او آن فرایند استعمار درون‌گستری را تشریح می‌کند که با شیوه‌هایی مرتبط است که در آنها علم و تکنولوژی که اینک شروع به اشغال خود بدن انسان کرده‌اند طی فرایندهای جهانی‌سازی با حدود بیرونی‌شان مواجه می‌شوند. همانطور که ویریلیو در گفتگو با جان آرمیتاژ استدلال می‌کند، استعمار درون‌زاد بدن انسان توسط تکنولوژی نوعی یورش یا تعرض است؛ کنترل تعمیدی بدن توسط

<sup>1</sup> اصطلاحی که توسط ژرژ پرک از اعضای گروه Oulipo ضرب شد؛ این اصطلاح برعکس exotic است؛ ابزاری ظریف اما توانمند برای خلق یک کنش برحسب موقعیت. این اصطلاح با ظرافت به وجه درک‌ناپذیر زندگی روزمره نظر می‌افکند، به جزئیات مرئی اما مکتوم فضا و ژست‌های بدن‌های گرداگرد ما. این اصطلاح بر آن است که امر شگفت‌آور را از بطن نسیان و بدهتی که اسیر طبیعی‌سازی شده است رها سازد. این اصطلاح ما را به خواندن و شگفتی محیط‌های پیرامون‌مان از منظر وهله‌ها و نمونه‌های نامکشوف فرامی‌خواند. از خلال همین عیان‌سازی دروغ‌اندگار است که آنچه بسیار محلی [local] به شمار می‌رود آستانه‌ای ارزشمند را ترسیم می‌کند که می‌توان از آن به سراغ امر پیچیده‌ی جهانی [global] رفت. نکته‌ی دیگر مرتبط با این اصطلاح مسئله‌ی خردتاریخ (ها) است که مقیاس و راستایی متفاوت را با نظر به وقایع خردتر و کوچک‌تر، و اصوات ناشنیده و نامکتوب سوژه‌های کنارمانده از تاریخ هژمونیک در مد نظر قرار می‌دهد. بنگرید به:

<http://theinstituteforendoticresearch.org/wp/projects/exploring-the-endotic/>

<sup>2</sup> از میان فیلسوفان معاصر، از جمله دلوز به برخی دقایق هم‌پهنه، برخی تناظرها و قرابت‌های مفهومی در فوکو و ویریلیو اشاره کرده است. گرچه ویریلیو برخلاف فوکویاما نه از پایان تاریخ که از پایان جغرافیا – به‌ضرب جهان‌گسترشدن زمان بی‌درنگ [زمان واقعی/زمان آنی] از جمله در ارتباطات آنلاین، و نشستی این زمان به جای انبوهه‌ای از زمان‌های محلی – سخن می‌گوید.

<sup>3</sup> endo-colonisation

تکنولوژی<sup>۱</sup> (ویریلیو و آرمیتاز 2001: 42). هرچند، معنای اولیه‌ی ایده‌ی استعمار درون‌زاد همانا تجاوز دولت به قلمروی خودش و به جمعیت خودش است. ویریلیو شرح این فرایند را با توصیف ایده‌ی بازدارنده‌ی هسته‌ای، و با شیوه‌ای آغاز می‌کند که این بازدارنده‌ی به انگاره‌ی صلح تام مرتبط می‌شود. از این منظر، بازدارنده‌ی از خلال آفرینش یکجور تهدید دائمی جنگ، صلح تام را میسر می‌کند. در این حالت، همواره خطر جنگ وجود دارد و جمعیت در وضعیت ترس از دشمن به سر می‌برد. نزد ویریلیو، این جامعه‌ی نظامی است که کنترل جمعیت از خلال هراس‌افکنی و دخالت دولت در زندگی‌های روزمره‌ی شهروندان را موجب می‌شود. ویریلیو (جنگ محض، 106) به رژیم خمرهای سرخ تحت امر پل پات و کامبوج دهه هفتاد اشاره می‌کند که علیه مردم خودش جنگ به راه انداخت. از دید ویریلیو، کامبوج خمرهای سرخ به نحوی عالی باز نمودگر یک دولت انتحاری، و نمونه‌ای عالی از آنچه استعمار درون‌زاد می‌نامیم بود: تبدیل استعمار بیرونی به یک فرم استعماری جدید درونی که استقرار قدرت دولتی در زندگی‌های روزمره‌ی مردم را شامل می‌شود.

هرچند سواي کامبوج انگاره‌ی استعمار درون‌زاد آشکارا کاربست‌های دیگری هم دارد. برای نمونه، ویریلیو توجه ما را به آمریکای لاتین از جمله کشورهایی چون برزیل معطوف می‌کند که در آنها دولت و جامعه به‌منزله آزمایشگاه‌های استعمار درون‌زاد، نظامی‌سازی شده‌اند. در اینجا مفهوم استعمار درون‌زاد نزد ویریلیو با مفهوم «جامعه‌ی نظامی‌شده» نزد مایک دیویس (2006) هم‌طین می‌شود، دیویس این مفهوم را در کتاب شهر کوارتری که درباره لس‌آنجلس است بسط داده بود، آنجا که قدرت نظامی پلیس برای صیانت از یکپارچگی جامعه و جلوگیری از فروپاشی جامعه به آشوب محض ضروری انگاشته می‌شود. در واقع تقریباً به همان شیوه‌ای که دیویس میان خشونت و اقتصاد در آثارش پیوند برقرار می‌کند ویریلیو نیز نشان می‌دهد که مقررات‌زدایی به ایجاد دولت تسلیحاتی منجر می‌شود که باید توده‌های نافرمان را کنترل کند. به این ترتیب، اصطلاح مقررات‌زدایی نه تنها به مقررات‌زدایی اقتصادی به معنای اقتصاد نولیبرالی کلمه بل همچنین به معنای گسترده‌تر اجتماعی اشاره دارد که از بسیاری جهات، پیامدی از استعمار درون‌زاد جامعه از سوی بازار است. به عبارت دیگر، ویریلیو به این مسئله اشاره دارد که در اثر پیشرفت مدرنیته، سرمایه‌سالاری، و جهانی‌سازی، جامعه به نحوی فزاینده مقررات‌زدایی می‌شود، و اینکه اینهمه با چرخش درونی دولت در مقام قدرت استعماری مقارن شده است. از اینرو، آیرونی فرایند مقررات‌زدایی این است که این فرایند از نیل به دولت حداقلی و آزادی فردی بیشتر بسیار دور است، و در واقع یک دولت حداکثری تولید می‌کند که در تمام عرصه‌های حیات فردی دخالت دارد تا آن چیزی را تولید کند که ویریلیو «دولت ناگزیر» می‌نامد (جنگ محض، 110). به عبارت دیگر، در جامعه‌ی

<sup>۱</sup> یکی از مثال‌ها و مصداق‌های پربسامد ویریلیو در نقد یورش تکنولوژی به بدن، سری اجزای تعلیق نزد هنرمند استرالیایی پرفورمنس، استلارک است. خود استلارک در یکی از اندک متن‌های نظری‌اش که وجهی مانیفست‌گونه و تجربه‌گرایانه دارد، از بدن منسوخ انسان سخن می‌گوید، و با نظر به آنچه از فرگشت می‌دانیم به محدودیت‌های بشر نسخه‌ی از رده‌خارج پلیستوسنی (دوره چهارم زمین‌شناسی، که در اواخر نخستین هوموساپینس-ها بر زمین ظاهر شدند) می‌تازد. به باور او، فراسوی مسئله‌ی بسیار انسانی آزادی بیان، آزادی تعیین تقدیر ژنتیکی و بازمهندسی DNA در مقام یک انتخاب تکاملی و زیست‌شناختی به مسئله‌ی دهه‌ی آتی بدل خواهد شد، آنجا که دانش‌های نوین فن‌بنیاد و های‌تک خواهند کوشید جبر ژنتیکی، قیود بخت‌آورد و امر ذاتی را از دور خارج کنند؛ امروزه نیز تنها سیلان داده‌ها یا جریان اطلاعات است که در مقام یک پروتز یا اندام مصنوعی بر آن است تا در مقیاسی سیاره‌ای بدن منسوخ بشر را همچنان سر پا نگه دارد. استلارک به یک واقعیت موجود یا وضع موجود بنیادی حمله می‌برد؛ اگر بدن انسان وابسته به تنفس، ایستادن قائم بر دو پا، محدود به دید دو چشمی، و صرفاً برخوردار از یک مغز 1400 سانتی‌متر مکعبی است که عملاً در دقایق پیچیدگی و در سرحدات ناممکنی، مرعوب دقت، سرعت و توان تکنولوژی می‌شود، اگر بدن ساختاری بسیار کارآمد یا بادوام ندارد، مستعد بیماری و محکوم به خستگی، نقص، زوال و فناست، و عملکردش در تبعیت محض از سن‌وسال تعیین می‌یابد، پس در نسخه‌ی بهسازی‌شده و پساتکاملی، با بدن نه در مقام سوژه بل در مقام ابژه طرف هستیم؛ نه ابژه‌ی میل، بل ابژه‌ی برای طراحی کردن‌های مداوم و سازگار با یورش تکنولوژی، آنقدرکه بتواند در بیرون از جو زمین، در محیط‌هایی با فشار و دمای شدیداً متغیّر و متفاوت، در محیط‌های جاذبه‌ی صفر، مملو از تشعشع، بدون اکسیژن و بدون اصطکاک، دوام داشته و بقا یابد؛ تا آنجا که حفظ رطوبت بدن در بیرون جو زمین بس دشوار و خطیر است، پس مسئله‌ی آب‌زدایی و توخالی کردن بدن، سفت‌وسخت کردن بدن، در افق جرح‌وتعدیل‌های آتی قرار خواهد گرفت و رشد آینده‌ی تکاملی از بازمهندسی، دستکاری و دگرگون‌سازی پوست بشر سربرخواهد آورد. به این قرار، سایر سیستم‌ها تدریجاً بدن‌های بدیل، هیبریدی [چندرگه]، و جایگزین را خواهند ساخت. بدن انسان در پیچ بسیار مهم سیر تکامل‌اش ناگزیر است که مهار زیست‌شناختی، فرهنگی و سیاره‌مبنا‌ی خود را درهم بشکند؛ از دید استلارک، یورش تکنولوژی به بدن، سازگارتر شدن فزاینده‌ی بدن با میکروتکنولوژی‌ها و ماشین‌های هوشمند مینیاتوری دارای قابلیت همزیستی با ارگانسیم بشر، وجهی بالقوگی آفرین به همراه دارد؛ با نصب برنامه‌آگاهی نو، یا تعبیه‌ی پروتزهای نو، حیات بشر تدریجاً دستخوش خردانقلاب‌های فن‌علم می‌شود، و با نسخه‌ی از بشر وصله‌دوزی شده، محصول آزمونگری‌های فن‌علم نظامی‌شده، برای نوعی از پرورش و رشد پساتکاملی طرف خواهیم بود. استلارک (که مورد نقد شدید ویریلیو قرار گرفته بود) در این متن تامل‌برانگیزش از منظری ایجابی، هواداری از یورش تکنولوژی به بدن را فرمول‌بندی می‌کند. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: «از روان‌بدن به سایر سیستم‌ها: تصاویر به‌منزله‌ی موجودیت‌های پسانسانی»، در ماشین‌های اجرا: بر مرزهای تئاتر، مجموعه‌مقالات (لورا کال، گابریلا جیانانچی، برابان ماسومی، استلارک و دیگران)، ترجمه ساره پیمان و پویا غلامی، نشر دیبایه.

تحت استعمار درون‌زاد، دیگر حس نمی‌کنید که امکانی وجود دارد زیرا اینک همه‌چیز تحت استیلای نیروهای غیرانسانی بازار و کنترل انضباطی دولتی قرار دارد.

هرچند این نوع از کنترل دولتی از نوع بسیار ویژه‌ای است. ویریلیو منتقد دست‌راستی تازه‌ی دولت رفاه نیست. برعکس، او حامی دولت رفاه به‌منزله‌ی دولتی است که سیاست دیرند یا دوام پایدار را نمایندگی می‌کند زیرا نزد ویریلیو، دولت رفاه درباره‌ی خلق یک جامعه‌ی پایدار یا دوام‌پذیر است. در مقابل، دیدگاه ویریلیو درباره‌ی جامعه‌ی مقررات‌زدوده این است که این جامعه از سخی‌آنی یا ناگهانی است و چنین جامعه‌ای هیچ درکی از زمان به‌منزله‌ی امتداد [یا برون‌گستری] ندارد بل در عوض زمان را تماماً اشتدادی [درون‌گستر] درنظر می‌گیرد. در نتیجه تصویری از دیرند یا دوام در جامعه‌ی مقررات‌زدوده وجود ندارد بل تنها دغدغه درباره‌ی شدت امر آنی در کار است که می‌تواند هرچه «مولدتر»، «لذت‌بخش‌تر» و «خشن‌تر» و الخ ساخته شود. از اینرو، درمی‌یابیم که نه فقط دولت بل همچنین بازار از سنخ استعمار درون‌زاد است، بازاری که در پی استخراج تمام‌وقت برای ارزش هرچه افزوتر است. ویریلیو به ما می‌گوید که شهروندان در مقابل نیروهای جفت استعمار درون‌زاد، یعنی دولت انضباطی و بازار، هیچ شانس برای گریز ندارند. در این شرایط چیزی به اسم مدیریت اجتماعی جامعه وجود ندارد. شهروندان صاحب اختیار چیزی نیستند. در عوض آنها باید با حاد‌مرکزیت‌یابی مدیریت اجتماعی، حاد‌مرکزیت‌یابی بازار و دولت رویارو شوند، و خود را با فانتزی مدیریت بر خویش، که اساساً محصول همین وضعیت است، تسلی دهند.

مشکل فانتزی مدیریت بر خویش، که ویریلیو در «مارکسیسم خودآئین [جنبش اتونومیستی دهه هفتاد]» می‌یابد (مثلاً بنگرید به رایت، 2009) این است که این فانتزی تماماً با گرایش دوگانه‌باورانه‌ی فرایند استعمار درون‌زاد – قطعه‌وارگی امر اجتماعی تحت فشار مقررات‌زدایی و تمرکز قدرت در فرم‌های انتزاعی بازار و دولت – همراستا می‌شود. این یعنی وقتی در نظر بگیریم که چرخش به سمت خودآئینی دقیقاً همان طرز کار استعمار درون‌زاد است آنگاه آشکارا چنین چرخشی به‌هیچ‌وجه انقلابی به شمار نمی‌آید. این چرخش امر اجتماعی را فرومی‌پاشد و دلمشغول امر فردی می‌شود، و خودش را در زندگی‌های افراد می‌نشانند و آنها را به اشخاصی تبدیل می‌کند که گرچه دست به کنش می‌زنند اما کنش‌شان همراستا با تحکیم‌های بازاری و دولتی است. از این حیث، ویریلیو با مفهوم استعمار درون‌زاد، بیش از هر چیز، نظریه‌ی زیست‌قدرت میشل فوکو (2010) را به یاد خوانندگان می‌آورد، نظریه‌ای که به توصیف شیوه‌ی استیلا یافتن دولت بر امر فردی می‌پردازد، مفهوم ویریلیو همچنین یادآور «نظریه‌ی استیضاح» [یا مخاطب‌قراردادن]<sup>1</sup> نزد لویی آلتوسر است که به نحوی مشابه نشان می‌دهد چگونه امر فردی در ایدئولوژی ساخته می‌شود. برای ویریلیو مهم است که این فرایند استعمار درون‌زاد درک شود زیرا این فرایند باز نمودگر فرمی از هراس‌افکنی سیستماتیک دولتی و برآمدن سخی از ماشین جنگ تاناتوس‌شناختی است که به تخریب استقلال راستین مبادرت می‌ورزد.

<sup>1</sup> theory of 'interpellation'

آلتوسر در بیان نحوه‌ی سوژه‌سازی ایدئولوژی از سازوکار استیضاح در مقام فرایندی نام می‌برد که ایدئولوژی از خلالش افراد را به‌منزله‌ی سوژه‌ها خطاب قرار می‌دهد؛ کارکرد اصلی این فراخواندن و استیضاح همانا بازشناسی سوژه‌ی ایدئولوژیک، تولید سوژه‌های رام و گستراندن فرایندهای مطیع‌سازی، منقادسازی و سرانجام بازتولید ایدئولوژی به‌منزله‌ی مقوم وضع موجود است؛ میراث هگلی بازشناسی در این فرمول‌بندی مفهومی سپس‌تر مورد بازاندیشی، نقد و بازصورت‌بندی برخی از دیگر اندیشمندان قرار گرفت. اصلی‌ترین ابزار این سازوکار استیضاح به‌ضرب فراخواندن افراد به سرمایه‌گذاری روان‌تنی بر سپهرهای نشانه‌ای و مصرف‌صور نمادین فرهنگی و زبانی محقق و اجرا می‌شود خاصه تحت پذیرش این پنداشت کاذب که افراد با اختیار و آزادی بطور خودخواسته بردگی، اطاعت، تمکین از یک الگوی مصرف، کانالیزه‌شدن در یک مسیر هویت‌یابی، و جایگاه استیضاح‌شده‌شان را برمی‌گزینند تا به سوژه‌های مقبول در عقل سلیم عرف بدل شوند.

شهر اوراکسپوز شده<sup>۱</sup> | اسکات مک کوایر

ویریلیو از این اصطلاح برای توصیف وضعیت معاصر شهری استفاده می‌کند که در آن علم تلماتیک [پردازش داده‌ها و ارتباطات راه دور] به طور فزاینده قدرت و دسترسی را در فضای شهری تعریف می‌کنند. شهر اوراکسپوز شده شهری است که در آن نظارت الکترونیکی همه‌جا حاضر بر فرم‌های سنتی فضای معمارانه و بستر شهری استیلا می‌یابد.

ویریلیو این مفهوم را در جستار شاخصش، «شهر اوراکسپوز» (1991 [1984]: 9-28) ارائه کرد. استدلال کلی او این است که شبکه‌های الکترونیکی به‌طور تصاعدی عملکرد مرزهای فضا مندی سنتی را در همه‌ی سطوح بازسنجی می‌کنند، از مقیاس یک اتاق گرفته تا تقسیم بین روستا و شهر، تا ترسیم دولت‌ملت به‌منزله‌ی یک قلمروی جغرافیایی متمایز. با ابداع رسانه‌های الکترونیکی، شهر خود را در وضعیتی می‌یابد که به‌وسیله‌ی فضا-زمان تکنولوژیکی بازقاب‌بندی شده است؛ فضا-زمانی که در آن شیوه‌های مرکزگشی فضا مندی، امنیت، و دسترسی سابقاً توسط دیوارها، و درگاه‌ها، و دروازه‌ها برآورده می‌شد اما اکنون اینهمه جای خود را به پروتکل‌های رسانه‌ای داده‌اند.

ویریلیو سه خط‌سیر متمایز را فرض می‌گیرد که در این استحاله‌ی شهر مشارکت می‌کنند. اولی انقلاب ترابری است که توسط وسایل مکانیکی مربوط به ریل و جاده به راه افتاد. تاثیر شهری این انقلاب در پروژه‌های مختلف «مدرن‌سازی» شهری که برای «گشایش» شهر و رواج تحرک بیشتر طراحی شدند بروز یافت، و نقطه‌ی آغازش شهر پاریس در دهه‌ی 1850 بود. تحرک‌مندی خودجوش و بازسازی شهرها برای وفق‌یافتن با حرکت اتوموبیل‌ها و سواری‌ها بر این شیوه از نشان‌دادن شهر صحنه گذاشتند که به پدیده‌ی جریان‌یافتن یا به‌گردش درآمدن اختصاص داشت. دومین خط‌سیر انقلاب مدرنیستی در معماری است، که در آن سازه‌ی فولادی و بتنی، استحاله‌ی ساختمان کهن‌الگوی شهری از ساختاری صلب و باربر<sup>۲</sup> به برجی گردن‌فراز و پوشیده از دیوارهای شیشه‌ای را میسر کرد. برای آوانگارد مدرنیست، معماری شیشه‌ای مترادف بود با غلبه بر قیدوبندهای ادوار گذشته؛ این معماری، فرم مطبوع اندیشه‌ی نشان‌دادن شهر را برای خلق «گشودگی» نوینی در حیات اجتماعی و سیاسی بر ساخت.

خط‌سیر سوم، و همانی که اصطلاح اوراکسپوز شدن را به‌منزله‌ی یک وضعیت مسلم شهری برقرار کرد، انقلاب ارتباطات است که رسانه‌های الکترونیکی به راه انداختند. قطعیت مفهوم ویریلیو تاحدی در نقدش از فاهمه‌های پیشین در باب «اکسپوز کردن [نحوه‌ی آشکارسازی، عرضه، و نشان‌دادن شهر]» نهفته است که توسط صور جدید شفافیت و جریان‌یابی شهری میسر شدند. او استدلال می‌کند که رسانه‌های الکترونیکی نقطه‌ی عطفی در محیط اجتماعی شهری تولید می‌کنند، که در آن، همه‌جا حاضر بودن سطح مشترک صفحه‌نمایش<sup>۳</sup>، تمایزهای سنتی بین «اینجا» و «آنجا» را می‌فرساید و زایل می‌کند. در این بستر، آنچه ویریلیو با اتکا بر ثبات نسبی ابعاد فیزیکی، در مقام خصیصه‌ی کاملاً انسانی مکان در نظر می‌گیرد، به حالتی از آشفتگی فزاینده راه می‌برد. در حالیکه ویریلیو در ابتدا مسئله‌زای اوراکسپوز شدن را در نسبت با رسانه‌های الکترونیکی و خصوصاً تلویزیون بسط می‌دهد، اما این خط‌سیر، تاحد زیادی، اگر نه عمدتاً، به شبکه‌های دیجیتالی بستگی دارد. از اینرو، تلفن همراه، و ظرفیت بهینه‌سازی شده برای فضا مندی اطلاعات و تدارک حلقه‌های بازخورد «زمان-واقعی»، عنصر حیاتی اوراکسپوز شدن شهری در آثار اخیرتر ویریلیو به شمار می‌رود.

اوراکسپوز شدن اکیداً به سایر مضامین مهم نوشته‌های ویریلیو مرتبط است، خصوصاً به «اینرسی» تناقض‌آمیز شهر-نشین‌هایی که تحرک‌شان به‌طور فزاینده‌ای به صفحه‌نمایش اتکا دارد. این مفهوم خصوصاً و به‌طور اکید به مجاز عمده‌ی ویریلیو یعنی «سرعت» پیوند می‌یابد. شهر اوراکسپوز شده معادل است با فضای شهری که در آن مدیریت سرعت و اداره و ترتیب‌دهی زمان به هم‌ارز استراتژی‌های قلمرو مندی قدیمی‌تر بدل می‌شود.

<sup>1</sup> Overexposed city

اصطلاح overexposed یا overexposure بسته به بستر استفاده‌اش اشاره دارد به مواردی چون؛ نوردهی بیش از حد (مثلاً در عکاسی یا سینما) یا زیاد از حد در معرض چیزی قرارگرفتن (مثلاً در معرض سرما، یا سرایت کرونا [Covid] قرار گرفتن)، یا تماس و مواجهه‌ی از نزدیک، یا عریانی، بی‌دفاع بودن، آشکارگی یا افشای بیش از حد. در اینجا، بنا به تعریف، منظور از این اصطلاح، بی‌دفاع شدن فزاینده‌ی شهر به‌ضرب پوست‌اندازی کالبدی و مجازی، و قرارگرفتن بیش از حد روان و بدن شهروندان در معرض جریان‌های داده‌ها و رسانه‌های الکترونیکی و مناسبات شهرنشینی اکیداً متأثر از تکنولوژی است که از دید ویریلیو تبعات نظارتی و پایش‌گر خاص خود را به همراه دارد. ما از همان لفظ اصلی رایج میان برخی تصویربردارها به صورت «اوراکسپوز شده/اوراکسپوز شدن» استفاده کرده‌ایم. در این پاره لفظ Exposure را به‌معنای قرارگیری در معرض چیزها، آشکارکردن یا عرضه به‌منزله‌ی نشان‌دادن یا نمایش گرفتیم.

<sup>2</sup> load bearing

<sup>3</sup> screen interface

## دولت انتحاری | مارک فترستون

ویریلیو (1998، «دولت انتحاری»<sup>۱</sup>) در کتاب ناامنی قلمرو (1993) درباره‌ی ایده‌ی دولت انتحاری بحث می‌کند، او با این فرض شروع می‌کند که جامعه‌ی مدرن در محیط پیرامون خودش جنگ به راه می‌اندازد. از منظر او، به تاسی از اعلامیه‌ی نازی‌ها درباره‌ی جنگ تام در 1943، جامعه‌ی غربی به دوران «صلح تام» وارد شده است، که می‌توان آنرا به‌منزله‌ی شکلی از جنگ تام تعریف کرد که در آن [در دوران صلح] با ابزارهای دیگری می‌جنگند. ویریلیو در جنگ محض (ویریلیو و لترینزه، 2008) ایده‌ی مشابهی را از خلال انگاره‌ی «جنگ محض» می‌کاود، که به همین میزان نشان می‌دهد که جستجوی امنیت تام اجتماعی چطور درون دولتی از جنس ناامنی تام فرومی‌پاشد. مفهوم کلیدی ویریلیو در اینجا این است که پیرو جنگ دوم جهانی، قدرت‌های متفقین – و مثال اصلی مورد ارجاع او بریتانیای دوره‌ی پس از جنگ – در پی به‌راه‌انداختن جنگ علیه فقر بودند و بدین‌وسیله جامعه‌ای را پدید آوردند که آزادی از نیاز معرفش بود. هرچند، بریتانیا و سایر کشورهای غربی با این کار یک جامعه‌ی کاملاً تحت مدیریت به وجود آوردند، که اساساً آزادی شهروندانش را کنار گذاشت و بقای آنها را تماماً به دولت وابسته کرد. ویریلیو اشاره می‌کند که دولت صرفاً به یک نظام حمایت از زندگی بدل شده که ممکن است هر موقعی از کار بیفتد، و به این ترتیب به کشتار شهروندان مبادرت ورزد. به همین نحو، کوشش‌های مورد حمایت دولت برای خلق جامعه‌ای امن و سالم، به‌نحوی ناخواسته، یک جامعه‌ی ناامن تولید کرد زیرا شهروندان برای بقای‌شان به محیط دولتی وابسته شدند.

ویریلیو همچنین با یادآوری اینکه رئیس‌های جمهور آمریکا از ویلسن تا نیکسون، از ایده‌ی استعمارگرایی آمریکایی دست کشیدند و در عوض ترجیح دادند تا شیوه‌ی زندگی آمریکایی را صادر کنند، رویکرد آمریکایی به امپریالیسم یا امپراتوری‌گرایی را نیز در نظر می‌گیرد. ایده‌ی ویریلیو این است که آمریکا حالا دیگر کشورها را [به معنای کلاسیک کلمه] استعمار نمی‌کند بل در عوض یک شیوه‌ی فرهنگی بودن، یک محیط اجتماعی یا پیرامون را صادر می‌کند که به‌منزله‌ی چارچوب یکی‌سازی و ادغام برای نظم‌دهی به زندگی عمل می‌کند. این چارچوب ادغام، بازار و اصول اجتماعی سیاسی و اقتصادی مربوطه چون دموکراسی، فردگرایی، مصرف‌گرایی و شاید از همه مهمتر، آزادی را دربرمی‌گیرد. با این حال باور ویریلیو این است که این نوع آزادی توسط محیط اجتماعی دولت‌گرا سلب مالکیت می‌شود زیرا به نفع یک واقعیت دولتی برساخته‌ی جدید، یعنی صلح تام، که نزد ویریلیو با شبه-آزادی پیوند دارد، محیط طبیعی و از ایزو نسبت پدیدارشناختی ما با جهان را از بین می‌برد. در نتیجه، آزادی در وضعیت صلح تام و امنیت اجتماعی ناممکن است، زیرا بودن و حرکت کردن تحت کنترل پلیس و قدرت‌های نظامی درآمده‌اند. به این ترتیب، انگاره‌ی وضعیت صلح تام نزد ویریلیو با نظریه‌ی وضعیت انضباطی نزد میشل فوکو (2002) قابل قیاس است، که حول اصل حکومت‌مندی سازماندهی می‌شود. اما ایده‌ی ویریلیو از حیث شیوه با ایده‌ی فوکو فرق دارد، ویریلیو آشکارا نظرگاهی هایدگری را درباره‌ی محیط طبیعی حفظ می‌کند (نک، برای نمونه یانگ 2001). به عبارت دیگر، نزد ویریلیو و نیز برای هایدگر، سیستم نوین حمایت از زندگی در وضعیت اجتماعی نهایتاً هم برای دولت و هم برای شهروندان «انتحاری» از کار درمی‌آید.

ویریلیو این ابعاد انتحاری وضعیت امنیت اجتماعی را با پی‌گرفتن ایده‌ی صلح تام و خلق یک سیستم تماماً مدیریت‌شده می‌کاود که به وضعیت جنگ تام نزد نازی‌ها ارجاع می‌یابد، وضعیتی که تا آن حد بر آزادی شهروندانش سیطره می‌یابد که برایشان به یکجور ماهیت ثانوی بدل می‌شود. ویریلیو به «تلگرام شماره‌ی 71» اشاره می‌کند که در آن هیتلر اعلام کرده بود که اگر بنا باشد آلمان بازنده‌ی جنگ شود، باید کل جمعیت نیز همراه با این شکست از بین برود. در اینجا، وجود دولت و جمعیتی که تحت حاکمیتش قرار دارد به‌منزله‌ی یک هستنده‌ی مصنوعی نگریسته شده‌اند که بر آن است تا مردم، زمان و فضا را درون یک محیط اجتماعی جدید یکپارچه کند. از آنجاکه این هستنده‌ی مصنوعی به‌منزله‌ی یک ماشین حمایت از زندگی عمل می‌کند، پس این محیط اجتماعی جدید نیز نه تنها همه‌کاره یا همه‌توان است، بل همچنین زیست‌سپهر را به‌نام یک آخرالزمان تمامیت‌خواه پدیدارشناختی منهدم می‌کند. از ایزو محیط اجتماعی جدید، که بر رانه‌ی بشری مرگ متمرکز شده، با کوشش بشریت برای گریز از خود و محیط پیرامونش معادل می‌شود. ویریلیو ورای این نمونه‌ی مربوط به نازی‌ها، گواه تمایل بشر به تخریب خود از خلال خلق یک «ماهیت ثانوی» مصنوعی را مثلاً در وسواس آمریکایی به سینما، اتوموبیل‌ها و جنگ می‌یابد. ویریلیو میان هم‌ارزی دولت و جمعیت نزد نازی‌ها و این تمایل آمریکایی شباهتی می‌بیند، او این صنعتی‌شدن آمریکایی تمایل به فرار از جهان را گواه میل تراژیک بشر برای رسیدن به سرعت گریز از خلال خلق وضعیتی انتحاری می‌داند.

<sup>1</sup> Suicidal state